

به نام خدایي که هر صبحگاه دشت و دمن را
با طراوت شبنم چون فردوس برین می سازد

دریچه ۳

چند و چون سردفتري

محمد اسماعیل اشکذری^۱

سخن درباره‌ی چند و چون حرفه‌ی سردفتري است. حرفه‌ای به نام سردفتري نیز همانند بسیاری دیگر از حرفه‌ها و مشاغل، زاده‌ی ضروریات اجتماعی است و هر ضرورت اجتماعی‌یی به نوبه‌ی خود زاده‌ی تاریخ، سنت‌ها، آداب، رسوم، ارزش‌ها و حساسیت‌های قومی است که خواسته‌اند به نیروی «قاعده» و «اصول» از تفرقه بپرهیزند و در کنار «جمعیت» خاطری آسوده بیابند. خاستگاه آن دسته از نهادها و مؤسسات که درصد برآمده‌اند عواطف و رسوم اجتماعی را به دیده بگیرند و مجموعه‌ای از قواعد الزام‌آور را بر زیست جمعی و گروهی آدم‌ها حاکم نمایند، ریشه در این خواست دامن‌گستر انسان دارد. دفترخانه، نهادی است که قصد دارد با حرمت نهادن به منافع فردی و ارج گزاردن به آزادی‌ها و امتیازات حیات جمعی و رعایت قواعد و اصول وضع‌شده که وصف «کلی» و «الزام‌آور» آن‌ها خصیصه‌ی اجتماعی‌شان را نمایان می‌سازد، در میان کوهی از بن‌بست‌ها و معضلات طاقت‌فرسا، با گام نهادن در این مسیر پرفراز و نشیب، گره‌ای از انبوه گره‌های فروبسته‌ی زندگی اجتماعی بگشاید. زندگی‌یی که به قول ارسطو (دانای یونان) هیچ انسانی را گزیر و گریزی از آن نیست و برای زیستن در خارج از اجتماع می‌بایست خدا بود.

۱. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی و رئیس هیئت مدیره کانون سردفتران و دفترباران خراسان (خراسان رضوی).

و البته اگر انسان بخواهد تمامیت وجود را به «جمع» و «جمعیت» و «اجتماع» اختصاص دهد، حداقل این زیان متوجه‌اش خواهد بود که: تحت سیطره‌ی اختاپوس و بی‌رحمانه‌ی اجتماع، هرگز به نقایص و عیوب زندگی اجتماعی‌بی نخواهد برد.

و از طرفی، گاهی انسان اسیر اجتماع، حقیقت را تنها در همان چیزهایی می‌بیند که «اجتماع»، حقیقت‌اش خوانده و اصلاً به این صرافت نمی‌افتد که ممکن است «حقیقت» در جای دیگری باشد و راه دسترسی بدان، آنی نیست که جامعه نشانش می‌دهد.

ناگفته پیداست که سردفتران علاوه بر حمل بار گران قوانین و مقررات رنگارنگ و جورواجور - و در پاره‌ای مواقع متناقض و مبهم و غامض - وجود نامحسوس اما سنگین و طاقت‌سوز سنت‌های اجتماع را نیز بر دوش می‌کشند و حاجت به بیان نیست که جمله این دو امانت مخاطره‌آمیز (قوانین و مقررات و آداب و سنن اجتماعی) چه متاعب و چه معایبی را برای سردفتران به ارمغان آورده و چه نهادها و مؤسساتی که در پرتو این فشار سه‌مگینی که بر سران دفاتر وارد می‌شود، روزگار خویش به‌آسودگی می‌گذرانند.

یکی از متاعب سردفتران که اندوه جانفرسا و دردآلودی را بر آنان تحمیل نموده و باعث‌شده تا در پاره‌ای مواقع به جزیبی‌ترین خطا، عظیم‌ترین کیفر را متحمل شوند، نارسایی، ناهماهنگی و منسجم نبودن قوانین و مقررات است.

سلوک در طریق «قانون» و «قانون‌مداری» همیشه [و برای همه کس] هموار و رضایت‌بخش نیست. گاه این رهروی، به ایستادن بر پهنه‌ی امواج کوه‌پیکری می‌ماند که دانسته نیست. چه زمانی ایستنده‌اش را به ساحل «امن» و «بی‌غل و غش» می‌رساند و گاه تناقض و تنافر، آن‌چنان در متون قانون بارز و چشمگیر است که به هیچ سرپنجه‌ی توانایی نمی‌توان گره‌اش را گشود و حتی گاهی سردفتر با اتکا به دانش، تجربه و بهره‌گیری از فضیلت اخلاقی و مراعات ادب و سنت و هنجارهای متعارف، نیز درمی‌ماند که چگونه ذوق، احساس و ابتکار فردی خود را به کار گیرد و به نحوی نرم، ملایم و بدون کوچک‌ترین آسیبی، اصحاب سند را از «مخمصه» ای که در آن گرفتار آمده‌اند، برهاند!

قانون گذار اغلب به مجموعه‌ی قانون به چشم یک «کل باشکوه» می‌نگرد، غافل از این که گاه میان اجزای این کل، منطقی مشاهده نمی‌شود. در وضع بسیاری از قوانین، عوامل عینی و مصداق‌ها در نظر آورده نشده و به جرأت می‌توان گفت؛ قسمت قابل توجهی از قوانین و مقررات، ارتباط قابل فهمی با مقوله‌هایی چون «عدل»، «انصاف» و «نفع اجتماعی» ندارند. [مواردی پیش می‌آید که سردفتران به خاطر دلسوزی به حال یک فرد یا یک نهاد از جزمیت و گرانجانی یک قاعده‌ی حقوقی بر سر دوراهی قرار می‌گیرند تا کار ارباب رجوع گرفتار در چنبره‌ی مقررات ریز و درشت، به سامان برسد اما نباید از یاد برد که دلسوزی، نایستی از نوع دلسوزی سفال به حال سنگ باشد!]

سردفتر، عمری را در جان‌های بی‌حد و مرز مقررات (در معنای عام و موسع‌اش) سیر و سیاحت می‌کند، در ژرفای مجموعه‌های قطور قوانین به تفکر می‌پردازد، با شور و شوقی خستگی‌ناپذیر (و تحسین برانگیز) به آموختن هرچه بیشتر و بیشتر همت می‌گمارد و وقتی در نیمه‌های راه [و یا حتی در اوایل!] به خود و حرفه‌ی توان‌سوز خود می‌نگرد، آهی می‌کشد و درمی‌یابد که از آن همه راه‌پیمایی و اندیشه‌ورزی خود طرفی نبسته و شرار «حرمان» هستی جسمانی و معرفتی‌اش را سوزانده است.

او نیز انسان است و از انجام اعمال یکنواخت و یکسان ملول می‌گردد و وقتی ببیند نمی‌تواند راهش را از میان آن همه دهلیزها و راهروها بگشاید و ابداع و ابتکار فردی را به کار گیرد، چراغ فضیلت‌اش همچون خورشیدی محتضر فرو می‌میرد و از نورافشانی باز می‌ماند. در چنین حال و وضعی است که «طریق» سردفتری، رهگذری تردیدآمیز و پایانی نامطمئن می‌شود، به گونه‌ای که - چه بسا - شخص سردفتر به ناگزیر - و از سر اکراه و ناخشنودی - از همه‌ی سازش‌های خود با نیروهای حیاتی چشم‌پوشد و این یعنی پا در وادی یأس و ناامیدی نهادن!

پس، چه باید کرد؟ آیا در این شوره‌زاری که تا چشم کار می‌کند جز صخره‌های «نوکتیزسوزن‌وار» - که سوزن‌هایش جان سردفتران را می‌خلد - چیزی دیده نمی‌شود،

می‌توان با توسل به فریافتی برتر به روشنایی رسید؟

... زمان در حال سپری شدن است و رکود و رخوت رو به افزایش. هنوز جای امیدواری هست. هر صاحب حرفه‌ای، در هر جای جهان، دارای نوعی سیادت است و بر اساس همین سیادتی که از سوی جامعه به او اعطا شده، انجام یک سلسله کارهای معینی از او خواسته می‌شود. تزلزل احترام و شؤون سردفتران و تخفیف پایگاه اجتماعی آنان، راه هر برون‌رفتی را مسدود می‌نماید.

گشایش در این طریق صعب‌العبور منوط به اتخاذ «تصمیم»ی بنیادین است. زیرا ما آدم‌ها در پهنه‌ی زیست اجتماعی، بیش از اتکا بر «استدلال»، بر «تصمیم» تکیه می‌زنیم. یعنی پس از گشت و گذار مفصل خود در عالم عینی و جهان پرمشغله‌ی ذهن، در واپسین تحلیل، «تصمیم» می‌گیریم و در ساحت مشکلات به دنبال دلیل‌هایی می‌گردیم که تصمیم ما را تأیید کنند. پس دلیل، بسته به آن که تصمیم ما را در چشم‌مان سست یا تقویت کند، در نزد ما ارج و اعتبار می‌یابد و تصمیم برخاسته از «ایمان» است و شکستن آن همانند شکستن ایمان یک مؤمن راستین، دل‌آزار. «تصمیم» و «استواری در رأی» گشاینده‌ی گره است.

پیامبران آمدند و مشعلی از فضیلت فرا راه انسان‌ها افروختند؛

کاشفان آمدند و دنیا‌های تازه‌ای را برای آدمیان کشف کردند؛

هنرآفرینان آمدند و دنیای ملالت‌بار و یکنواخت بشر را دل‌نوازتر کردند؛

هر قومی، هر چند صباح، بر صفحه‌ی زمین نمودار شد و با آفرینش یک چیز تازه، یک

چیز کاملاً متمایز از چیزهای پیشین، جهان را مطلوب‌تر و زندگی را تحمل‌پذیرتر ساخت.

چرا متولیان و مدیران خانواده ثبت نتوانند؟!

رتال جامع علوم انسانی